

مفهوم «زمان اساطیری» در شعر شاملو و اخوان ثالث

علیرضا شهرستانی*

میرجلال‌الدین کزازی**، مسعود سپه‌وندی***

چکیده

در گذشته ایرانیان، چرخه هستی را زمانی دوازده‌هزارساله می‌دانسته‌اند و این دوازده‌هزارسال را به چهار بخش تقسیم می‌کردند؛ در آغاز، جهان روشنی و تیرگی از هم جدا بود تا اینکه، اهریمنان به سرزمین روشنی تاختند و آن را به تباهی کشیدند و نیکی را با بدی درآمیختند. در دوره پایانی، قرار است که آفرینش دوباره به سمت پالودگی و پیراستگی برود و آلودگی و بدی از دنیا رخت بریند. باور به این چرخه چند هزارساله در ذهن و ضمیر ناخودآگاه ایرانیان باقی مانده و بازتاب این اعتقاد را در آثار شاعران و نویسندگان به شکل‌های مختلف می‌توان دید. از جمله این شاعران، احمد شاملو (۱۳۷۹ - ۱۳۰۴) و مهدی اخوان ثالث (۱۳۶۹ - ۱۳۰۷) هم گاهی در اشعارشان، به مناسبت‌های مختلف، اعتقاد خود را به این چرخه، نشان می‌دهند. شاملو و اخوان نیز به گذشته‌ای نیک که در آن بدی و آلودگی وجود نداشت، معتقدند و همچنین به آینده‌ای که در آن بدی وجود ندارد و همه چیز خوبی است، چشم دوخته‌اند. آنان از حال تکراری می‌نالند و در

* گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران،

Alireza.shahrestany@gmail.com

** گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)،

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

mjkazzazi@yahoo.com

*** گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران

Masood.sepahvandi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۳

انتظار آن آینده همه‌خوبی هستند؛ در دوره سه‌هزارساله دوم که هنوز نیکی و بدی با هم آمیخته نشده، گذشته، نیک است. این امر، در ذهن شاعران رسوخ کرده و بر زبان آنان جاری می‌شود؛ دوره سه‌هزارساله سوم که بدی و نیکی درآمیخته‌اند و دنیا خاکستری شده، زمان و زبان حال شعر شاملو و اخوان است و امید به آینده‌ای نیک و پالوده از هرگونه بدی، سه‌هزارساله پایانی این چرخه دوازده‌هزارساله است که از ناخودآگاه شاعران بر زبان آنان جاری می‌شود. در این تحقیق، به شیوه تحلیلی-توصیفی، بازتاب باورها و اعتقادات شاملو به این چرخه اسطوره‌ای، بررسی شده و نشان داده شده است که در برخی موارد، شاملو تحت تأثیر اساطیر بابل و اخوان تحت تأثیر اساطیر ایرانی است؛ در برخی موارد نیز هر دو تحت تأثیر فضای ذهن اسطوره‌ای مشرق‌زمین‌اند، و در مواردی نیز اسطوره‌های حاکم بر ذهن آنها جهانی است و متعلق به هیچ قومیت و ملیتی نیست.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر فارسی، بینش اساطیری، زمان اساطیری، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث.

۱. مقدمه

آدمی، از دیرباز، برای درک آنچه بر او می‌گذرد، از سه راه گذشته است؛ یکی از آن راه‌ها تجربه است که آزمایش وی را به نتیجه مطلوب می‌رساند، دیگری تمسک به قوه عقل است و راه دیگر کشف و شهود در عالم. حوزه کشف و شهود، مابین اسطوره، دین، عرفان و شعر مشترک است. کشف و شهود، کهن‌ترین راه شناخت عالم برای بشر بوده که امروزه نیز همچنان مورد استفاده اوست. در واقع، کشف و شهود متعلق است به دوران پیش‌مانطقی بشر. «اگر پذیرفته باشیم که اسطوره، دبستانی اندیشه‌ای و جهان‌شناختی است که از مردمان کهن به یادگار مانده است، پذیرفته‌ایم که ارزش فرهنگی آن از هیچ جهان‌بینی دیگری فروتر نمی‌تواند بود؛ زیرا در جهان‌بینی اسطوره‌ای نیز آدمی، مانند هر جهان‌بینی دیگری، کوشیده است تا به پرسش‌های بنیادین خویش درباره جهان و انسان پاسخی درخور بدهد و به یاری آن رازهای هستی را بگشاید و بازنماید... این جهان‌بینی آنچنان نیرومند، اثرگذار و پایا بوده است که هنوز نیز به گونه‌ای بر ذهن و روان مردمان چیرگی دارد، با آنکه در برون انگاشته می‌شود که روزگار اسطوره‌ای، دیری است که به پایان آمده است و چگونگی نگرش آدمی به جهان دیگر نگرشی اسطوره‌ای و باستانی نیست.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۶).

شعر معاصر ادامه روند طبیعی شعر فارسی است. این روند طبیعی، مبتنی است بر رشد و تعالی. این بدان معنی نیست که، یک‌سره، از گذشته خود دور شده باشد؛ بلکه شعر

معاصر، ارتباطی مستمر و پایدار با سنت ادبی پیش از خود دارد. در میان سنت‌های ادبی گذشته ادب فارسی، ادب اسطوره‌ای-حماسی، جایگاهی ویژه دارد و شاعر معاصر، نیز، در ادامه همان سنت، گاه، تحت تأثیر آن است. این تصور که ادب معاصر فاقد بینش اسطوره‌ای است، تصویری غلط است. یاحقی به درستی به این مسأله اشاره می‌کند که: «اسطوره وقتی مدتی در ناخودآگاه جمعی باقی می‌ماند به خودآگاه هنرمند قدم می‌گذارد و به نوعی تمثیل بدل می‌شود و تفاوت این دو چنان که از همین جمله نیز برمی‌آید در «خودآگاهی» تمثیل و «ناخودآگاهی» اسطوره می‌باشد. در شعر امروز بسیاری از این تمثیل‌ها از فرهنگ ملّی ایران، و برخی از فرهنگ سامی و اندکی هم از فرهنگ‌های بیگانه دیگر به ویژه هند و یونان و روم باستان به عاریه گرفته شده است و البته تمامی آنها کاربرد و جهتی امروزی یافته است. از این رو باید گفت که اساطیر، ما را با فرهنگ گذشته خویش از یکسو و با حاصل تجربیات بشریت از سوی دیگر مرتبط می‌بیند». (یاحقی، ۱۳۵۵: ۷۹۹).

شاملو و اخوان ثالث، نیز در همین تعریف و توضیح می‌گنج‌اند. این دو، گذشته از بهره بردن از ویژگی‌های زبانی و استفاده از شخصیت‌های حماسی، در ژرف‌ساخت فکری خود، تحت تأثیر مفهوم زمان در بینش اساطیری هستند. در ادامه برخی از مهم‌ترین نشانه‌های این امر را می‌خوانیم.

این تحقیق در پی تبیین تأثیرپذیری شاملو و اخوان ثالث از دو جریان متفاوت اساطیری است. دلیل انتخاب این دو شاعر برای مقایسه با یکدیگر، از منظر زمان اساطیری همین نکته باشد که شاملو بیشتر تحت تأثیر اساطیر بابلی بود و علاقه خاصی به آنها نشان می‌داد؛ برگردان ترجمه گیل‌گامش به نثر خود، این علاقه را تا حدودی برای ما آشکار می‌کند. در عوض، اخوان ثالث علاقه فراوانی به اساطیر ایرانی و زردشتی داشت و زندگی شخصی و آثار او، خود گواهی حاضر بر این ادعا هستند. این پژوهش در پی پاسخ به سؤال‌های زیر است:

- چرا شاملو و اخوان، در اشعارشان به "زمان اساطیری" گرایش دارند؟
- بازتاب "زمان اساطیری" در اشعار شاملو و اخوان چگونه است؟
- ناخودآگاه جمعی چه تأثیری بر ذهن و زبان شاملو و اخوان ثالث داشته است؟

۲. پیشینه تحقیق

مطالعه برپایه بررسی زمان اساطیری، امری ناشناخته است و پژوهش‌های زیادی در این خصوص در دسترس نیست. شایگان (۱۳۹۳) در فصلی از کتابش با عنوان «بینش اساطیری»، به بررسی ابعاد مختلف «زمان اساطیری» همت گماشته است. وی با بهره‌گیری از منابع غربی، معنا و مفهوم زمان اسطوره‌ای را مشخص کرده است.

رشیدیان (۱۳۷۰) نیز در پژوهشی با عنوان «بینش اساطیری در شعر معاصر» پس از مقدمه‌ای کوتاه در خصوص بینش اساطیری، مصادیق آن را در شعر شاعرانی برجسته معاصر برشمرده است. وی در خلال مباحث، گریزی به مفهوم و «زمان اساطیری» زده است؛ اما چون بحث او متمرکز بر زمان نیست، در نهایت، شاهد روشن شدن ابعاد مختلف مفهوم «زمان اساطیری» نیستیم.

ضمیران (۱۳۹۵) به مفهوم زمان اساطیری و زمان فلسفی پرداخته است. وی به اجمال، اما دقیق، سیر تطور مفهوم زمان، از تلقی دورانی تا خطی را بررسی کرده است.

مختاری (۱۳۷۹) در خلال بررسی اسطوره زال، به تفصیل، به بررسی سوال دانایان از زال می‌پردازد. پرسش دانایان از زال در مورد زمان است. مختاری در این مقاله، مفهوم زمان در ایران باستان را به تفصیل توضیح می‌دهد.

کزازی (۱۳۸۰) نیز به تلقی ایرانیان از آفرینش آغازین و تقسیم زمان در گذشته، پرداخته است. وی با بر شمردن سه دوره بندهشن، گومیچشن و ویچارشن، به تفصیل، خصوصیات هر دوره را توضیح می‌دهد.

چندین مقاله نیز در حوزه روایت‌شناسی زمان در نظم و نثر فارسی نوشته شده است؛ از جمله مقاله علیرضا نیکویی با عنوان: «زمان، روایت، ابدیت در شعر حافظ»؛ و همچنین مقاله ابوالفضل حری با عنوان: «مؤلفه‌های زمان و مکان در قصص قرآنی». در این میان، باید به پایان‌نامه کارشناسی ارشد زلیخا حاجی‌پور با عنوان: «بررسی تطبیقی مفهوم زمان در شعر شاملو و آدونیس» هم اشاره کرد.

الیاده نیز در «اسطوره بازگشت جاودانه» (۱۳۹۳) و «مقدس و نامقدس» (۱۳۷۵)، بخش -هایی را به بررسی زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن اختصاص داده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان: «زبان تصویری: زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن» نوشته مینا آقانبی قلهکی (۱۳۸۸) در کتاب ماه هنر منتشر شده است.

امینی (۱۳۷۹) و فرزانه (۱۳۹۱)، در مقالاتی جداگانه، بر این باورند که اسطوره‌شناسی در شعر شاملو، حداقل، دو جنبه دارد. احمد شاملو از اسطوره‌های ایرانی-اسلامی همچون

اسطوره‌های دیگر ملل، بهره برده است. از طرف دیگر، شاعر، خود دست به خلق اسطوره می‌زند. در این مقالات آمده است که اسطوره انسان و عشق دو موردی است که شاملو از آن‌ها اسطوره ساخته است. با این حال، در هیچ یک از این مقالات گفته نشده است که شاملو تحت تأثیر بینش اساطیری، دست به خلق اسطوره می‌زند. در این شرایط است که اسطوره‌سازی بسیار فراتر از مواردی است که در این مقالات ذکر شده است.

محمد میرزایی (۱۳۸۸) در سلسله مقالاتی با عنوان: «نامیدی‌های م. امید (مهدی اخوان ثالث)» به بررسی عوامل گوناگون مؤثر در نامیدی‌های اخوان ثالث پرداخته است. محمدجعفر ورزی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان: «الأسطورة و تجلیاتها فی شعر أخوان ثالث»، به ذکر تجلی چند نام اسطوره‌ای (از جمله: رستم، زال، سهراب، آرش و...) در شعر اخوان پرداخته است. مسعود جعفری جزی (۱۳۹۸) هم در مقاله‌ای با عنوان «تغییر جایگاه شاعران در تاریخ ادبیات (۱۰)»، مباحث مهمی درباره روحیات و اندیشه‌های اخوان همچنین سبک زندگی وی که متأثر از نتایج آرمان‌گرایی‌های وی بوده، مطرح کرده‌اند. معصومی و اوجاق علی‌زاده، در مقاله‌ای با عنوان «خوانش حماسه نو در عاشقانه‌های مهدی اخوان ثالث»، در پی بررسی تأثیر اخوان ثالث از شاهنامه هستند. نویسندگان در این مقاله، به تفصیل، شباهت‌های مختلف زبانی که میان شاهنامه و آثار اخوان ثالث برقرار است، برشمرده‌اند؛ اما به شباهت اندیشگانی شاهنامه و آثار اخوان ثالث نپرداخته‌اند.

۳. زمان اسطوره‌ای یا چرخه‌ای (Circular Time)

زمان، مفهومی بسیار مهم در اندیشه اسطوره‌ای انسان بدوی است. انسان‌های بدوی «به جای اینکه زمان را مدتی متجانس، متشکل از لحظات مساوی و قابل تقسیم در نظر بیاورند و آن را براساس نظام توالی تصور کنند، بر عکس بدان صفات و خصایص درونی و کیفی می‌بخشد». (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۲۹). دورانی بودن زمان در بینش اساطیری، به انسان بدوی این امکان را می‌دهد که آغازی نو و آفرینشی تازه را محتمل بداند و بدین واسطه، پاک شدن گناهان امکان‌پذیر باشد و جاودانگی نیز میسر شود (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۸: ۲۴).

ایرانیان نیز به این مسأله بسیار توجه نشان می‌دادند تا جایی که یکی از اسطوره‌های مهم در بینش اساطیری آنها «ژروان» (zorvan) بود. ژروان، ایزد زمان است که سرشتی جاودانه و دوگانه دارد و دو برادر توأمان اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرود (سعادت، ۱۳۹۵: ۳۹۳). اندیشیدن به مفهوم زمان منجر به آن شد که «ایرانیان کهن چرخه هستی را زمانی

دوازده‌هزارساله می‌دانسته‌اند... به همان سان که هر سال چهار بخش (فصل) دارد، در گاهشماری اسطوره‌ای نیز زمان دوازده‌هزارساله به چهار دوره بخش می‌شود، هر دوره سه‌هزارسال می‌پاید. آفرینش پس از سه‌هزاره نخستین که هر چیز «در توان» (بالقوه) است و هنوز به کردار آورده نشده است، از سه دوره جدا از یکدیگر می‌گذرد:

۱. «بندهشن»: آفرینش نخستین؛

۲. «گومیچشن»: آمیزش؛

۳. «ویچارشن»: جدایی.

در آغاز، نیکی و بدی از هم جدا بود و سرزمین فروغ از نیمروز (جنوب) به سرزمین تیرگی می‌رسید. روزگاری نیروهای تاریکی، دیوان به سالاری اهریمن، به سرزمین روشنی تاختند و آن را به تباهی کشیدند. بدین سان شگرف‌ترین و زیان‌بارترین فاجعه آفرینش رخ داد؛ نیکی با بدی درآمیخت؛ جهان هنوز در گومیچشن است... این کشمکش، بی‌هیچ سستی و درنگ می‌پاید تا پیروزی فرجامین، تا یکسره شدن کار در آفرینش آمیخته، تا «ویچارشن»؛ تا آن زمان که ایران، توران را در هم کوبد و از کار و کوش و توان و توش بیندازد؛ تا کیخسروی برآید و افراسیاب را از پای در افگند» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۷).

۵. برخی از نشانه‌های زمان اساطیری در شعر شاملو و اخوان

۱.۵ انتظار

انتظار رسیدن روزی که اهریمن شکست می‌خورد و اهورامزدا پیروز می‌شود، در ناخودآگاه ایرانیان و خاصه، شاعران ایرانی رسوخ کرده است و در شعر آنها متجلی می‌شود. یکی از مفاهیم پرتکرار در شعر احمد شاملو که بر آمده از پیش اساطیری اوست، مفهوم انتظار است. شاملو، همچون یک انسان اسطوره‌ای، زمان را دورانی می‌بیند و به تبع نوشوندگی و انتظار شروعی نو آمیخته است با ذهن و زبان وی.

«انتظار» در شعر شاملو، فراوان دیده می‌شود و این برخاسته از ناخودآگاه جمعی ایرانیان است که مفهوم انتظار برای ظهور منجی، در فرهنگشان رسوخ کرده است. ظهور اهورامزدا در سه‌هزاره پایانی در آئین زروانی و ظهور سوشیانس در آئین زردشت و حتی ظهور پهلوانانی چون گرشاسب در آخر زمان برای نابودکردن بدی‌ها در باور ایرانیان و به-

مفهوم «زمان اساطیری» در شعر شاملو و اخوان ثالث ۲۱۳

خصوص شاعران ایرانی همیشه وجود داشته است. شاملو هم فراوان انتظار خود را شاعرانه بیان کرده است:

در انتظار بازپسین روزم
وز قول رفته، روی نمی‌پیچم

(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۹).

بی‌هیچ شک و تردیدی، مفهوم انتظار، با آمدن روزهای خوش گره خورده است. شاعر، منتظر روزهایی است که دنیای آرمانی وی محقق شود. از آنجا که انسان اساطیری، نمونه و الگوی خود را از گذشته طلایی وام گرفته است، همواره انتظار وی، انتظار بازگشت روزگار طلایی است. شاملو در شعری دیگر با عنوان «افق روشن»، که مفهوم انتظار را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند، انتظار روزی خوب را چنین به تصویر کشیده است:

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت..
روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است
تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی
روزی که آهنگ هر حرف، زندگی است
تا من به خاطر آخرین شعر، رنج جست و جوی قافیه نبرم
روزی که هر لب ترانه‌ی ست
تا کمترین سرود، بوسه باشد
روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی
و مهربانی با زیبایی یکسان شود
و من آن روز را انتظار می‌کشم
حتی روزی
که دیگر
نباشم

(همان: ۶۳-۶۱).

می‌بینید که شاعر به تأثیر از زمان دایره‌وار، منتظر است که «دوباره» روزهای خوش گذشته تکرار شود. وی، شعری با نام «تردید» دارد و پُررنگی انتظار را در اشعار او می‌توان به وضوح مشاهده کرد. انتظار یک رهایی. رهایی توسط آنکه «او را به رؤیای بخارآلود و گنگِ شام‌گاهی دور، گویا دیده بودم من...». (شاملو، ۱۳۹۶: ۱۲۶) در اینجا می‌بینیم که شاملو، گویا، در گذشته‌های دور، دیده بوده است آن چیزی را که امروز می‌خواهد. در بخشی دیگر از این شعر می‌گوید:

ای پیدای دور از چشم
دیری است تا من می‌چشم رنجاب تلخ انتظارت را
رؤیای عشقت را، در این گودال تاریک، آفتابِ واقعیت کن!
(همان).

اخوان نیز به تأثیر از مفهوم زمان در بینش اساطیری، باور دارد که روزگار دوباره نو خواهد شد و آدمی دوباره، همچون گذشته، در سعادت و بهروزی خواهد زیست. وی در شعر «قصه شهر سنگستان» به زیبایی انتظار خود را فریاد می‌کشد:

مگر دیگر فروغ ایزدی آذر مقدس نیست؟
مگر آن هفت انوشه خوابشان بس نیست؟
زمین گنبدید، آیا بر فراز آسمان کس نیست؟
گسسته است زنجیر هزار اهریمنی تر ز آنکه دربند دماوند است؛
پشوتن مرده است آیا؟
و برف جاودان بارنده سام گرد را سنگ سیاهی کرده است آیا...؟
(اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۲۴).

مفهوم انتظار همواره همراه است با انتظار یک ناجی. شخصی که مأمور بازگرداندن روزگار به وضعیت درخشان گذشته است. این شخص پیام‌آور گذشتگان است. وی خاطرات خوش گذشته را برای مردم نو می‌کند:

من نمی‌دانم که چون یا چند،
من شنیده‌ام که در راه است
مرکبی، بر آن نشسته مرد شوکتمند...

(همان: ۳۶)

پیام‌آوران مورد پسند اخوان‌انتهایی هستند که مردم عصر خود را به سعادت راهنمون بوده‌اند و روزگار آنان همان چیزی است که اخوان انتظار دارد دوباره رخ بدهد. دنیای آرمانی اخوان بی‌هیچ تردیدی در گذشته تجربه شده است و چیزی نو نیست. بلکه با اعتقاد به نوشوندگی روزگار، بایستی منتظر تکرار آن بود. تکراری اسطوره‌ای بر پایه اصل تکرار در بینش اساطیری:

چشم بر دامن البرز سیه دوخته‌ام
روح من منتظر آمدن مرغ شب‌ست
عشق در پنجه غم قلب مرا می‌فشرد
با تو ای خواب، نبرد من و دل زین سبب‌ست.
و این انتظار او بسیار به ناامیدی می‌کشد:
علی رفت؛ زردشت فرمند خفت
شبان تو گم گشت و بودای پاک
رخ اندر شب نی‌روانا نهفت
نمانده‌ست جز «من» کسی بر زمین
دگر ناکسانند و نامردمان؛
بلندآستان و پلیدآستین.
همه باغ‌ها پیر و پژمرده‌اند
همه راه‌ها مانده بی‌رهگذر
همه شمع و قندیل‌ها مرده‌اند
(همان: ۱۰۲).

تفاوت نگاه شاملو و اخوان را به راحتی می‌توان دریافت. شاملو و اخوان هر دو از شاعران اسطوره‌گرا هستند؛ اما اساطیر حاکم بر شعر هر کدام از نوعی دیگر است. شاملو بسیار تحت تأثیر اساطیر بابلی و یهودی است و در عوض، اخوان، اسطوره را از زاویه متون زردشتی ایران باستان می‌بیند. برای نمونه، این تلقی شاملو از زمان:

در نیست

راه نیست
شب نیست
ماه نیست
نه روز و نه آفتاب
ما بیرون زمان ایستاده‌ایم
با دشنه تلخی در گرده‌هایمان

(شاملو، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

حال این ابیات را بسنجیم با یک متن اسطوره‌ای بابلی:

هنگام که نه آسمان بود
نه زمین
نه ژرفا نه نام
هنگام که اِپسو
تنها بود

...

در آن سر است که لحظه تصمیم فرا می‌رسد

و سرنوشت آیندگان رقم می‌خورد

... کدام یک از ما در نبرد بی‌پرواست؟»

(ساندرز، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

مقایسه بین این دو متن به خوبی شباهت ساختاری آنها، و زمانی را که در آن هیچ چیز نیست به ما نشان می‌دهد. کاربرد فعل‌های «نبود» و «نیست» که در هر دو متن تکرار می‌شوند و همچنین رسیدن به یک نبرد و مبارزه، در شعر شاملو با دشنه‌های بر روی گرده، و در متن بابلی با لحظه تصمیم و رقم خوردن سرنوشت و آغاز نبرد. در هر دو متن نیز انسان تنها نیست؛ شاملو می‌گوید «ما» بیرون زمان ایستاده‌ایم؛ متن بابلی هم می‌گوید کدام یک از «ما» در نبرد بی‌پرواست؟ (ر.ک: امامی، ۱۳۸۴: ۱۶). در شعر اخوان اما همه چیز ایرانی است؛ فروغ ایزدی، آذر مقدس، هفت انوشه، زنجیر اهریمن، پشوتن، برف جاودان، سام گرد و... همه نشانه جایگیر شدن اسطوره ایرانی در ذهن شاعر هستند. البته، شعر «کتیبه»

اخوان را هم می‌توان به نوعی تحت تأثیر اسطوره یونانی سیزیف دانست. در این شعر: اجتماعی از زنان و مردان بسته به زنجیری مشترک در زای تخته‌سنگی کوه‌وار هستند و شاعر هم یکی از آنها و راوی داستان است. الهامی درونی یا صدایی مرموز، آنان را به کشف رازی که بر تخته‌سنگ نقش بسته است فرا می‌خواند. همگان سینه‌خیز به طرف تخته‌سنگ می‌روند. یک نفر بالا می‌رود و سنگ‌نوشته غبارگرفته را می‌خواند که بر روی آن نوشته شده: «کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند». آنان با مشقت بسیار، سنگ را برمی‌گردانند اما مات و مبهوت می‌مانند زیرا نوشته آن‌روی تخته‌سنگ نیز چیزی نیست جز آن که در روی دیگرش نوشته شده بود: «کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند». گویی حاصل تحصیل آنها چیزی جز تحصیل حاصل نبوده است (ر.ک: دلیری و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۳۹).

۲.۵ دیرکردگی

پذیرفتنی است که با گذشت چند سال از چنین انتظاری، تصور «دیرکردگی» به وجود می‌آید و این دیرکردگی، با اندکی ناامیدی، در شعر شاعران بازتاب می‌یابد. درست است که دیرکردگی آمیخته است با ناامیدی؛ اما به این معنی نیست که اینان، به کلی، از نوشتن روزگار و بازیافتن روزگار خوب ناامید شده باشند؛ بلکه، به مقتضای انسانیت، بی‌تابانه و شتاب‌ناک، خواستار بازگشت روزگار طلایی هستند.

ذهن شاملو، گاه، درگیر دیرکردگی می‌شود و به بیان‌های مختلف بر زبان او جاری می‌شود. در شعر «بهار خاموش»، شاملو، دیرکردگی را به زیبایی وصف کرده است:

بر آن فانوس که ش دستی نیفروخت
بر آن دوکی که بر رف بی‌صدا ماند
بر آن آئینه زنگار بسته
بر آن گهواره که ش دستی نجنباند
بر آن حلقه که کس بر در نکوبید
بر آن در که ش کسی نگشود دیگر
بر آن پله که بر جا مانده خاموش
کسش ننهاد دیری پای بر سر

بهار منتظر بی مصرف افتاد!...
به هیچ ارابه‌ای اسبی نبستند
سرود پتک آهنگر نیامد
کسی خیشی نبرد از ده به مزرع
سگ گله به عوعو در نیامد.
کسی پیدا نشد غمناک و خوشحال
که پا بر جاده خلوت گذارد
کسی پیدا نشد در مقدم سال
که شادان یا غمین آهی برآرد...

(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۱).

گاهی البته تسلط زمان اسطوره‌ای بر ذهن شاعر کمرنگ می‌شود و به تأثیر از زمان خطی، انتظار نوشتندگی در وجودش خشک می‌شود. این به این معنا نیست که شاملو، به کلی از زمان اسطوره‌ای به دور افتاده باشد؛ بلکه به مقتضای انسانیت، گاه در باورهای خود شک می‌کند؛ شکی مقدّس که یقینی محکم در پی دارد. در شعر زیر می‌بینید که این دیرکردگی به ناامیدی شاعر می‌انجامد؛ اما با این حال، تماماً از باورهای خود دل نمی‌کند:

جماعت!
من دیگه
حوصله
ندارم
به «خوب»
امید و
از «بد» گله
ندارم
گرچه از
دیگرون
فاصله
ندارم،

کاری با

کار این

قافله

ندارم!

(شاملو، ۱۳۷۹: ۶۹).

اخوان ثالث هم، به مانند شاملو، با وجود یقین به نو شدن روزگار، گاه به گاه، به جایی می‌رسد که می‌گوید:

دیدم دلا که یار نیامد گرد آمد و سوار نیامد
بگداخت شمع و سوخت سراپای و آن صبح زرنگار نیامد
آراستیم خانه و خوان را و آن ضیف نامدار نیامد^۱

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۱۰۸).

نمونه‌های فراوان دیگری می‌توان به دست داد که در آن دیرکردگی بازگو شده باشد؛ اما نمونه‌های فوق به خوبی نمایانگر دیرکردگی در شعر شاملو و اخوان هستند و از آوردن نمونه‌های دیگر خودداری می‌کنیم.

در اینجا نیز تفاوت بینش اساطیری دو شاعر را شاهد هستیم؛ با دقت به واژگان و ترکیباتی که دو شاعر به کار می‌برند، فضای اسطوره‌ای شعر آنان را بهتر درک می‌کنیم. شاملو در آن شعر، از فانوس، گهواره، ارابه (که برای نمونه، در شاهنامه فردوسی ایرانیان هیچ‌گاه از آن استفاده نکرده‌اند و در تاریخ هم حتی)، خیش مزرعه و... سخن می‌گوید اما بینش اسطوره‌ای شاملو کاملاً تحت تأثیر فضای شعر فارسی است: دلا، یار نیامد، گرد آمد، سوار نیامد، بگداخت شمع و سوخت سراپای، صبح زرنگار، خانه و خوان، ضیف و... .

۳.۵ گذشته بازگشتی

در اساطیر ایرانی، همیشه گذشته‌ای نیک وجود داشته که مردمان در ناز و نعمت و بدون هیچ درد و رنجی زندگی می‌کرده‌اند (از جمله زندگی مردمان در زمان جمشید). با توجه به این باور، خواست بازگشت چنین گذشته‌ای در ناخودآگاه ایرانیان همیشه وجود دارد و بازتاب آن را در شعر شاعران این سرزمین هم می‌بینیم. این گذشته مقدس بازگشتی مبنی

است بر درک زمان در بینش اساطیری. در زمان دایره‌وار اساطیری، نوشوندگی، امری مطلق و یقینی است. در واقع انسان بدوی،

تنها زمانی که می‌شناسد، زمان آغازین است، یعنی زمانی که بازآفریننده مدام وقایع امروزی است و مادام که آئین به درستی انجام شود، آدم بدوی جهان را هر روز، از نو می‌آفریند و آفرینش او... نوعی آفرینش دائمی است؛ زیرا کلام خلاق اساطیری جهان او را دائم از نو تجدید می‌کند (شایگان ۱۳۹۳: ۱۴۱).

کزازی در این خصوص می‌گوید که:

بازگشت به آغاز همواره در نهاد آدمی، به ویژه در ناخودآگاه وی، برابر و همراه با شادکامی، بهروزی، توانمندی و جوانی، شکفتگی و شادابی بوده و هست. در آیین‌های رازآمیز و باورهای درویشی و دبستان‌های نهن‌گرایی، گاه به این اندیشه باز می‌خوریم که اگر رهرو و رازآشنا بتواند به آغاز خویش، یا به یاری آزمون‌های شگفت‌درونی و فراروانی به آغاز جهان بازگردد، به تندرستی و فرخ‌روزی و شادی پایدار دست خواهد یافت... بازگشت به آغاز، چونان بنیادی باورشناختی، در جهان نیک‌گسترش یافته است؛ و بسیاری از فرهنگ‌ها، جشن‌ها و آیین‌هایی را پدید آورده است. یکی از زیباترین و شکوهمندترین آنها، در فرهنگ گرانسنگ و دیرمان و نازش‌آمیز ایران، جشن و آیین نوروز است؛ جشن و آیینی که در درازنای هزاره‌ها پایدار مانده است؛ و تا به روزگار ما رسیده است. ما نیز، به شیوه نیاکانمان، در جشن آیینی و نمادین نوروز، هنوز پس از هزاران سال، بازگشت به آغاز را گرامی می‌داریم و ارج می‌نهیم (کزازی، ۱۳۷۶: ۲۲).

نوشتیم که ایرانیان، از دیرباز خواهان گذشته بازگشتنی بودند و امیدوار «به بازیافتن فریاد گمشده خویش»؛ (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۵۸) در زمان پادشاهی ضحاک، در دل هوای دوران پادشاهی جمشید می‌کردند و از فراخی نعمت در زمان او یاد می‌کردند و در دوره فریدون هم از دوران خوب ضحاک یاد می‌کنند! در فرگرد بیستم از دینکرد نهم، خطاب به ضحاک آمده است: «و مردم به ضحاک چنین پاسخ دادند که جمشید نیاز و فقر و گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و شیون و مویه و سرما و گرمای بدون اندازه و اختلاط دیوان با مردم را از جهان بازداشته بود... آن جمشید دارنده رمه خوب که شما او را با ضربه‌های ناروا بیدادانه کشتید... و تو از ما ربودی آن جمشید درخشان روشن دارای رمه خوب را...» (تفضلی، ۱۳۹۷: ۱۰۲). و جالب اینکه در زمان پادشاهی فریدون هم به شکایت پیش او آمدند و گفتند که: «چرا تو ضحاک را که پادشاه خوبی برای حکومت کردن بود مغلوب

کردی او که ترس را از ما دور نگاه می‌داشت (= به ما امنیت می‌داد) و او که جویای (ما) بود. و این کشور را حفظ می‌کرد در برابر مردم مازندران» (همان: ۱۰۹). شاملو هم به صورت ناخودآگاه، پایانی بر خط زمان نمی‌بیند و مرگ برای او آغازی نو است. آغازی نو که «گذشته شیرین» را رقم خواهد زد. وی همیشه به دنبال گذشته‌ای است که از حال بهتر است:

بگذار ای امید عبث، یک بار
بر آستان مرگ نیاز آرم
باشد که آن گذشته شیرین را
بار دگر به سوی تو باز آرم

(شاملو، ۱۳۷۲: ۱۹)

شاعر، چون به نوشوندگی در زمان دایره‌وار ایمان دارد، با بیانی از سر یقین و اطمینان، می‌گوید که روزی این گذشته دوباره بازگردد:

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

(همان: ۱۸۱).

این گذشته زیبا به طور مستتر، در غزل فارسی هم دیده می‌شود. یکی از لحظه‌های شیرینی که شعرا در شعر خود از آن یاد می‌کنند، با واژه «دوش» شروع می‌شود. اخوان ثالث هم در شعری با عنوان «دیشب» می‌گوید:

دیشب به مراد دل رسیدم من	او را به هزار حيله دیدم من
آهو شدم و به دشت دیدارش	همراه نگاه خود چریدم من..
می‌خواند مرا به نام و از شعرم	می‌داد نشان و می‌شنیدم من...
زین بیش چه گویمت «امید»	دیشب به مراد دل رسیدم من

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۸۱).

نمادهایی که دو شاعر در شعرشان به کار می‌برند هم جالب توجه است؛ «کبوتر» نمادی است که فراوان در شعر شاملو آمده و گوش ما در خوانش ادبیات کهن ایران، با آن مأنوس نیست؛ اما «آهو»یی که در شعر اخوان آمده، ما را به همان ادبیات کهن رهنمود می‌سازد. اخوان نیز در برهه‌ای از زمان، همچون هدایت به این نتیجه رسید که «کار از کار گذشته» و آن آرمان‌های بزرگ، دیگر قابل تحقق نیست. اخوان خود به خوبی آگاه بود که آرمانشهر تخیلی او امکان تحقق ندارد و دنیایی شاعرانه است. از همین رو، هیچ‌گاه در صدد عملی کردن آن برنیامد و کیش خیالی «مزدشتی» (ترکیب معنویت زردشت و اشتراکی‌گری مزدک با گوشه چشمی به اخلاقیات بودا و مانی) را آیینی می‌شمرد که خود او، هم پیامبر آن است و هم امت و پیرو آن (جعفری جزی، ۱۳۹۸: ۴۰). با این نگاه، طبیعی است که اخوان همیشه از یک گذشته نیک یاد کند. در شعر «یاد» هم به همین قرار می‌گوید:

هرگز فراموشم نخواهد گشت، هرگز
آنشب که عالم عالم لطف و صفا بود
من بودم و توران و هستی لذتی داشت
وز شوق چشمک می‌زد و رویش به ما بود
ماه از خلال ابرهای پاره پاره.

۴.۵ حال تکراری

زمانی که گذشته باز نمی‌گردد و در عالم واقع بازگشتنی نیست، شاعر دچار حال تکراری می‌شود و ناامیدانه به گذشت روزهای تکراری و بی‌حاصل نگاه می‌کند و از این تکرار بی‌حاصل شکوه سر می‌دهد. شاملو، در شعر برف ایام حال را همه تاریکی و آلودگی می‌خواند و آمدن برف را نقطه روشنی و امید می‌داند:

برفِ نو، برفِ نو، سلام، سلام!
بنشین، خوش نشسته‌ای بر بام.

پاکی آوردی‌ای امید سپید
همه آلودگی‌ست این ایام.

راه شومی‌ست می‌زند مطرب

تلخ‌واری ست می چکد در جام

اشک‌واری ست می کُشد لب‌خند

ننگ‌واری ست می تراشد نام

شنبه چون جمعه، پار چون پیرار،

نقشِ هم‌رنگ می‌زند رسام.

(شاملو، ۱۳۷۹: ۲۵)

در جایی دیگر، با وجود اصرار بر برآمدن سحر و یقین به روشنایی بخشی چراغ امید صبح، ملالت خود از حال تکراری را پنهان نمی‌کند. تا جایی که آنچنان از برآمدن صبح مطمئن است که به قوه بینایی و شنوایی خود شک می‌کند:

دیرست عابری نگذشته‌ست از این کنار

کز شمع او بتابد نوری ز روزنام...

فکرم به جست و جوی سحر راه می‌کشد

اما سحر کجا!

در خلوتی که هست، نه شاخه‌یی ز جنبشِ مرغی خورد تکان

نه باد روی بام و دری آه می‌کشد.

حتا نمی‌کند سگی از دور شیونی

حتا نمی‌کند خسی از باد جنبشی...

مانده‌ست شاید از شنوایی دو گوش من:

خوانده خروس و بی‌خبر از بانگ او من ام

شاید سحر گذشته و من مانده بی‌خیال:

بینایی ام مگر شده از چشم روشن ام.

(شاملو، ۱۳۸۷: ۱۳۰ - ۱۳۲)

زمانی که شاملو در شعر «مرثیه خاک» می‌گوید: «و «اکنون» در «آستانه» ظلمت «زمان» به ریشخند «ایستاده» است»، به زیبایی حالت ایستایی و «تکرار»ی زمان حال را نشان می‌دهد و

با واژگان «ظلمت» و «ریشخند»، بار منفی این ایستایی را بیشتر می‌کند و معنای اهریمنیِ واژه «تکرار» را در زمانِ دو بُن‌گراییِ ایرانی نشان می‌دهد.

اخوان ثالث نیز گاه دچار درد حال تکراری می‌شود. بیزاری از روزمرگی در کلام او بازتاب‌هایی رنگارنگ دارد. به واقع، اخوان نیز از تکرار و نوشوندگی بدی‌ها دلگیر است. وی منتظر بهروزی است؛ اما برخلاف انتظار او، نیروی شر و نمونه‌های دل‌آزار او تکرار می‌شوند. این تکرار دل‌آزار، خاطر وی و هم‌فکران وی را رنجانده است. اخوان ثالث، از غم و رنجی که در «حال» است، با قیدهای «دمادم» و فعل «می‌کشم» در مقام ردیف شعر یاد می‌کند:

اگر رطل دمادم می‌کشم من	ز دست ساقی غم می‌کشم من
بیوش ای دیده، چشم از هر چه بینی	مگر از دست دل کم می‌کشم من؟
تهیدستم درین، در آن سیه‌روی	عذاب هر دو عالم می‌کشم من
چو روی زنگی بینم برابر	تو گوئی جام پُر سَم می‌کشم من
همه چه‌رم گشاید لب به دشنام	جز ابروها که درهم می‌کشم من

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۹۰).

بدون آن تکرار باشکوه، اخوان، رنجیده‌خاطر تنها و غم‌بار از همه‌چیز و همه‌کس گله‌مند است. وی در جای دیگر (همان: ۱۴۲) چنین از حال تکراری سخن می‌گوید:

همه روح فرسایم و جان‌گدازم	به امید آبی، به سودای نانی
نه خویشی، نه یاری، نه عیشی، نه عشقی	نه وجدی، نه حالی، نه جسمی، نه جانی
نه مه‌چهره پرنیان دست و ساقی	نه گل‌پیکر پیرهن پرنیانی
نه صوتی، به جز نهره چارپائی	نه سازی، به جز هی هی دیهقانی
همه روز سرگرم تعلیم طفلان	چو در گلّه گوسپندی، شبانی
همه شب گرفتار درس بزرگان	چو در کشت کم حاصلی کشتبانی

حال تکراری، در شعر شاملو و اخوان، برگرفته از یک منشأ است و آن هم شرق اسلامی است؛ شفیع کدکنی می‌گوید: «یک واقعیت اجتماعی و تاریخی را همیشه باید در نظر داشت و آن این است که در شرق اسلامی و شاید مشرق‌زمین به طور عام همیشه مردمان از عصر خود ناامید بوده و زیبایی و صفا و نیکی را در گذشته‌ها می‌جسته‌اند. این قاعده‌ای است که مرز نگاه سنتی و مدرن را در تاریخ ما از هم جدا می‌کند. مدرن از این که

زیبایی و کمال را در هم‌اکنون یا آینده بجوید پرهیز و پروایی ندارد ولی در نگاه سستی تمام زیبایی‌ها و نیکی‌ها در گذشته حضور داشته است و آنچه اکنون به چشم می‌خورد فاقد نیکی و زیبایی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۳۶۳). از این زاویه، شاملو و اخوان را باید شاعرانی سستی، و متعلق به فضای ذهنی مشرق‌زمین دانست.

۵.۵ آینده‌محوری

در چنین وضعیتی، مجدداً امید شاعر در روزگار نومیدی به آینده است و به ناچار چشم به آینده می‌دوزد. ایرانیان، همواره آینده‌محور و در انتظار منجی‌ای برای برچیدن بدی از جهان بوده‌اند. شاملو در شعر شبانه (۱۳۷۲: ۱۴۷) با زبان نمادها، آینده‌محوری اساطیری را، که تأثیری آشکار از آینده‌محوری در بینش اساطیری دارد، به زیبایی به تصویر کشیده است و منتظر رهایی‌بخشی است که حضورش مایهٔ سعادت است:

یه شب مهتاب

ماه میاد تو خواب

منو می‌بره...

اونجا که شبا

یکه و تنها

تک‌درخت بید

شاد و پر امید

می‌کنه به ناز

دستشو دراز...

آخرش یه شب

ماه میاد بیرون

از سر اون کوه

بالای دره

روی این میدون

رد میشه خندون

یه شب ماه میاد

یه شب ماه میاد...

بیشتر نوشتیم که سرخوردگی از تکرار غم بار شرّ و نمونه‌ها و مصادیق آن، شاعران و هم‌فکران آنان را گاه دچار یأس می‌کند؛ اما این غم‌آلودگی همیشگی نیست. شاعر دوباره به یاد می‌آورد که انتظار او، انتظاری مبارک است. او منتظر آمدن نیکی است. وی در امید برآمدن صبح بهروزی و نیکی است. شاملو (همان: ۴۴) در شعر «گل‌کو» از امید و انتظار و آینده‌محوری می‌گوید:

من ندارم سر یأس
با امیدی که مرا حوصله داد.
باد بگذار بییچد با شب
بید بگذار بر قصد با باد
گل‌کو می‌آید
گل‌کو می‌آید خنده به لب.
گل‌کو می‌آید، می‌دانم،
با همه خیرگی باد
که می‌اندازد
پنجه در دامانش
روی باریکه راه ویران،
گل‌کو می‌آید
با همه دشمنی این شب سرد
که خط بیخود این جاده را
می‌کند زیر عبایش پنهان...
من ندارم سر یأس،
زیر بی‌حوصلگی‌های شب، از دورادور
ضرب آهسته پاهای کسی می‌آید.

در شعر اخوان نیز اوضاع به همین منوال است. وی نیز همچون شاملو اسیر رخ‌دادهای آزاردهنده روزمره نمی‌شود. نگاه اخوان، همیشه به آینده است و حاوی حالتی از امید به آینده:

وہ کہ وصل تو شبی، گرچه خیال است و محال

مفهوم «زمان اساطیری» در شعر شاملو و اخوان ثالث ۲۲۷

گر میسر شودم، خواب چه خواهد بودن؟

(اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۸۶).

در جای دیگر (همان: ۹۳) حاصل هستی را در چند چیز می‌داند که در حال حاضر در دسترس نیستند و از نظر او در آینده هم امکان تحقق آنها ضعیف است:

تنها، زنی و عشقی و شعری و شرابی

و دست دهد زاویه‌ای، وصلی و خوابی

این است و جز این نیست دگر حاصل هستی

هرچند که این نیز بود نقش بر آبی

مفاهیمی که تاکنون برشمردیم همگی از اعتقاد به مفهوم زمان در اندیشه منشعب می‌شوند و در ادامه هر مفهوم بایستی منتظر مفهوم دیگر بود. این مفاهیم جهانی است پیوسته که رویکرد شاعر به دنیا را شکل می‌دهد. پس به درستی باید هنگام خواندن مفهومی، منتظر مفهوم دیگر بود. اخوان ثالث در پایان شعر «کاوه و اسکندر» به خوبی به «گذشته نیک»، «حال تکراری»، «آینده خوب» و «دیرکردگی» اشاره می‌کند:

«هر که آمد بار خود را بست و رفت

ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب

ز آن چه حاصل، جز دروغ و جز دروغ؟

زین چه حاصل، جز فریب و جز فریب؟

باز می‌گویند: فردای دگر

صبر کن تا دیگری پیدا شود

کاوه‌ای پیدا نخواهد شد، امید

کاشکی اسکندری پیدا شود.

«شهریار شهر سنگستان» نمونه‌ای است خوب برای این نکته که اخوان منتظر آمدن روزگار نو است؛ اما این امید آیا امیدی دست‌یافتنی است؟ اخوان (۱۳۶۰: ۱۷) در شعر «قصه شهر سنگستان» به زیبایی نگاه اسطوره‌ای ایرانیان را به تصویر می‌کشد:

نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند.

همان بهرام ورجاوند

که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست
هزاران کار خواهد کرد نام‌آور،
هزاران طرفه خواهد زاد ازو بشکوه.
پس از او و گیو بن گودرز
و با وی توس بن نوذر
و گرشاسپ دلیر، آن شیر گندآور
و آن دیگر/ و آن دیگر
انیران را فروکوبند وین اهریمنی رایات را بر خاک اندازند.
بسوزند آنچه ناپاکی ست، ناخوبی ست.
پریشان شهر ویران را دگر سازند.
درفش کاویان را، فره در سایه‌ش،
غبار سالیان از چهره بزاینند،/ برافرازند...».

اما در جایی، این امیدها هم به ناامیدی تبدیل می‌شوند؛ چراکه زمان اسطوره‌ای، یک
زمان بی‌ابتدا و بی‌انتهاست و نقطه آغاز و پایان ندارد، زمانی است خارج از تاریخ و زمان
فلکی؛ شاملو در این ناامیدی شکوه سر می‌دهد و می‌گوید:

«آمدن از روی حسابی نبود

و رفتن

از روی اختیاری»

(شاملو، ۱۳۹۶: ۵۲۴).

در این شعر، نظر به آغاز و فرجام کاملاً مشهود است. در جای دیگر می‌گوید: «پس به
ناگهان همه با هم برآغازیدند/ و آفتاب برآمد» (همان: ۶۰۹). اخوان هم زمانی که اسیر دام
این چرخش زمانی می‌شود، به ناامیدی می‌رسد و می‌گوید:

«همان شهزاده است آری که دیگر سال‌های سال

ز بس دریا و کوه و دشت پیموده‌ست،

دلش سیر آمده از جان و جانش پیر و فرسوده‌ست.

و پندارد که دیگر جست‌وجوها پوچ و بیهوده‌ست.

نه جوید زال زر را تا بسوزاند پر سیمرغ و پُرسد چاره و ترفند،

نه دارد انتظار هفت تن جاوید ورجاوند،/ دگر بیزار حَتّی از دریغاگویی نوحه...»
(اخوان، ۱۳۶۰: ۲۰).

۶.۵ فرار از مرگ و میل به جاودانگی

دغدغه مرگ و پایان زندگی شاید یکی از اصلی‌ترین درگیری‌های ذهنی بشر بوده است. به همین دلیل وی همواره به دنبال راهی بوده است که جاودانگی را میسر کند. زمان دایره‌وار، از آنجایی که بازگشت و نوشوندگی در آن امری قطعی است، موجب جاودانگی هم هست. بدین ترتیب هیچ چیز دچار مرگ قطعی نمی‌شود. هر موجودی با مرگ از یک زندگی به زندگی بعدی می‌رود. گاه، بشر به دنبال دستمایه‌ای بوده است که در دنیا، زندگی وی را جاودانه کند. «آب حیات» از نشانه‌های فرار از مرگ و میل به جاودانگی است که در اساطیر و فرهنگ ما جایگاه ویژه‌ای دارد و دغدغه گذشتگان برای فرار از مرگ حتمی را نشان می‌دهد. شاملو در مواجهه با مرگ، تسلیم آن نیست؛ زیرا به باور او جاودانگی امکان‌پذیر است. وی مرگ را پایان یک انسان نمی‌داند:

از غریبِ دیوِ طوفان‌ام هراس
وز خروشِ تندرم اندوه نیست،
مرگِ مسکین را نمی‌گیرم به هیچ.

(شاملو، ۱۳۸۷: ۱۲۳)

وی با بیانی رسا و محکم، جاودانگی را سروده است:

گربدین‌سان زیست باید پاک
من چه ناپاکم اگر نشانم از ایمانِ خود، چون کوه
یادگاری جاودانه بر ترازِ بی‌بقای خاک.

(همان: ۱۷۳).

اخوان ثالث هم مرگ را دشمن می‌داند و در پی جاودانگی است؛ (معصومی، ۱۳۹۶: ۱۸۳) چنان که خود در شعر «چون سبوی تشنه»، در مجموعه آخر شاهنامه می‌گوید:

«از تهی سرشار
جویبار لحظه‌ها جاری‌ست

چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب، واندر آب بیند سنگ
دوستان و دشمنان را می شناسم من
زندگی را دوست می دارم
مرگ را دشمن».

فرار از مرگ و میل به جاودانگی، البته، چیزی است فراتر از اساطیر ایران یا بابل یا هر جای دیگر؛ این میل، دغدغه‌ای است که از زمان خلقت انسان در وجود او بوده و متعلق به هیچ قومیت و ملیتی نیست. شاملو و اخوان هم چون دیگر انسان‌ها، از پوچی و بیهودگی گذر ایام در غم و حسرت‌اند و حربه و دست‌آویزی جز شکوه و گلایه ندارند.

۷.۵ داوری زمان

در بندهشن (۱۳۹۵: ۳۶) آمده است: «چون (هرمزد) آفریدگان را بیافرید، زمان درنگ خدای نخستین آفریده بود که او فراز آفرید؛ زیرا، پیش از آمیختگی، (زمان) تماماً بیکرانه بود و هرمزد، از آن (زمان) بیکرانه، (زمان) کرانه‌مند را آفرید... چنین گوید در دین که زمان یابنده جریان کار(ها) است، زمان از نیک‌یاندگان یابنده‌تر است. زمان از آگاهان آگاه‌تر است، چنان که داوری به زمان توان کردن». شاملو (۱۳۹۰: ۹۷۸-۹۷۶) در شعر «در آستانه» می‌گوید:

«دریغا

ای کاش ای کاش

قضاوتی قضاوتی قضاوتی

در کار در کار در کار

می‌بود!

شاید اگر توان شفتن بود

پژواکِ آوازِ فروچکیدنِ خود را در تالارِ خاموشِ کهکشانشان‌های

بی‌خورشید

چون هُرسِتِ آوارِ دریغ

می‌شنیدی:

کاشکی کاشکی

داوری داوری داوری
در کار در کار در کار در کار...
اما داوری آن سویی در نشسته است، بی‌ردای شوم قاضیان.
ذات‌اش درایت و انصاف
هیأتش زمان
و خاطرات تا جاودان جاویدان در گذرگاه اودار داوری خواهد شد.
اخوان ثالث هم در شعر «پاسخ» در مجموعه «زمستان»، می‌گوید:
«که سوزد و گدازدم
چو آتش وجود خود
خموش و سرد می‌کنم
که بود و کیست دشمنم؟ یگانه دشمن جهان
هم آشکار، هم نهان
همان روان بی‌امان
زمان، زمان، زمان، زمان».
(اخوان، ۱۳۶۰: ۴۶)

۶. نتیجه‌گیری

باور به زمان اساطیری ایران باستان در ضمیر ناخودآگاه ایرانیان باقی مانده و امروز نیز نشانه‌های آن دیده می‌شود. این نشانه‌ها علاوه بر حضور در زندگی افراد، بر زبان شاعران نیز جاری می‌شوند. انتظار، دیرکردگی، گذشته زیبای بازگشتنی، حال تکراری و امید به آینده‌ای خوب، همه از نشانه‌های اعتقاد به زمان اساطیری هستند که در شعر شاملو و اخوان هم دیده می‌شوند. این دو شاعر، اگرچه نسبت به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی عصر خود ناراضی هستند و در اعتراض به این مسائل شعر می‌گویند؛ اما به صورت ناخودآگاه سخنانی بر زبان جاری می‌کنند که همگی برخاسته از بینش اسطوره‌ای آنها است. اگر آنان نسبت به حاکمیت زمان خود معترض هستند، به گذشته نیکی که در ضمیر ناخودآگاهشان

نهفته است و در اساطیر و حماسه‌های ایرانی هم دیده می‌شوند، رجوع می‌کنند و به آینده زیبایی که همه ایرانیان بدان معتقد بوده و هستند، چشم می‌دوزند.

گاهی از یک دیرکردگی می‌نالند و انتظار بهبود سریع‌تر اوضاع را دارند و گاه نیز این انتظار به ناامیدی می‌رسد و از حال تکراری شکوه سر می‌دهند و گاه نیز دوباره انتظار را تنها راه ممکن برای زندگی می‌دانند. به این ترتیب است که اعتقاد به زمان اساطیری و نشانه‌های آن در زندگی امروز ما نیز جریان دارد. اعتقاد به چهار دوره سه‌هزارساله که ایرانیان در خودآگاهشان بدان اعتقاد داشتند، امروز هم در ناخودآگاهشان وجود دارد و در درون به آن معتقدند. دوره دوم (آغاز پیکربندی آفرینش) که در آن روشنی و تیرگی از هم جدا هستند، همان گذشته نیکی است که ناخودآگاه شاعر مدام به آن اشاره می‌کند؛ دوره سوم (آمیزش نیکی و بدی) همان دوران حالی است که شاعر در آن به سر می‌برد و از آن می‌نالند و شکوه سر می‌دهد؛ و دوره چهارم که قرار است بدی و آلودگی از دنیا رخت بریندد و همه چیز سراسر نیکی شود، همان آینده زیبایی است که به ناخودآگاه شاعر تلنگر می‌زند و به او امید می‌دهد. شاملو، با توجه به علاقه‌ای که به اساطیر بابل و بین‌النهرین داشت (این علاقه را در اقدام به ترجمه گیل‌گمش هم می‌توان دید)، گاهی تحت تأثیر اساطیر آنها قرار می‌گیرد و اشعاری با مضامین اساطیر بابلی می‌سراید؛ اما اخوان با توجه به علاقه فراوانی که به ایران باستان و ادبیات زردشتی و به قولی «مزدشتی» دارد، غالباً تحت تأثیر اسطوره‌های ایرانی است؛ البته در مواردی هم، هر دو شاعر دغدغه‌ای جهانی دارند که متعلق به اسطوره هیچ سرزمین خاصی نیست.

پی‌نوشت

۱. اخوان این قصیده (تسل و سلام) را به «پیرمحمد احمدآبادی» (مصدق) تقدیم کرده است (جعفری جزی، ۱۳۹۸: ۴۳).

کتاب‌نامه

آقایی قلهکی، مینا. (۱۳۸۸). *زبان تصویری: زمان و مکان اساطیری و نمادهای آن*. کتاب ماه هنر. شماره ۱۳۲. ص ۱۰۷-۱۰۲.

امامی، صابر. (۱۳۸۴). «اسطوره‌های شاملو»، شعر، شماره ۴۵، صص ۱۹-۱۵.

امینی، محمدعلی. (۱۳۷۹). *گذری بر اسطوره‌های شعر شاملو*. مجله شعر. شماره ۲۸. ص ۷۶-۷۹.

مفهوم «زمان اساطیری» در شعر شاملو و اخوان ثالث ۲۳۳

- الیاده، میرچا. (۱۳۶۲). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران: توس.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۴). اسطوره بازگشت جاودانه. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: قطره.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۲). چشم‌انداز اسطوره. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۶۰)، از این اوستا، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۷۹)، ارغنون، چاپ یازدهم، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۹۰)، سه کتاب: در حیاط کوچک پاییز، در زندان زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست...، دوزخ، اما سرد، چاپ شانزدهم، تهران: زمستان.
- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۹۰)، آخر شاهنامه، تهران: زمستان.
- جعفری جزی، مسعود. (۱۳۹۸)، «تغییر جایگاه شاعران در تاریخ ادبیات (۱۰)»، بخارا، شماره ۱۳۱، ص ۳۷-۵۴.
- تفضلی، احمد. (۱۳۹۷). تصحیح و ترجمه سوتکر و ورشت مانسرنسک از دینکرد نهم. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ نخست. تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- حاجی‌پور طالکوهی، زلیخا. (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی مفهوم زمان در شعر شاملو و آدونیس»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). دیوان حافظ. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- دلیری، فاطمه و همکاران. (۱۳۹۶)، «تطبیق الهام‌پذیری مهدی اخوان ثالث و عبدالوهاب بیاتی از اسطوره «سزیف»»، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۴۶، صص ۲۵۱-۲۳۵.
- رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). بینش اساطیری در شعر معاصر. چاپ اول. تهران: نشر گستره.
- ساندرز، ن.ک. (۱۳۷۵)، بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: فکر روز.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۶). اسطوره در جهان امروز. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- سعادت، اسماعیل. (۱۳۹۵). دانشنامه زبان و ادب فارسی. جلد اول. چاپ دوم. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۲). هوای تازه، چاپ هشتم، تهران: نگاه.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۹). باغ آینه، چاپ نهم، تهران: زمانه.
- شاملو، احمد. (۱۳۹۶). مجموعه آثار (دفتر یکم: شعرها). چاپ سیزدهم. تهران: نگاه.
- شایگان، داریوش. (۱۳۹۳). بت‌های ذهنی و خاطره ازلی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۷)، این کیمیای هستی، چاپ اول، تهران: سخن.
- صفی‌پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم. (۱۳۹۶). منتهی‌الأرب فی لغات العرب. مقدمه، تصحیح، تعلیق و فهارس: علی‌رضا حاجیان نژاد. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- ضیمران، محمد. (۱۳۹۵). گذار از جهان اسطوره به فلسفه. چاپ پنجم. تهران: انتشارات هرمس.

- فاضلی، محمدتقی. (بی تا). *رستاخیز/انتظار در آیین ایران باستان*. مجله پاورقی فرهنگ و هنر و اندیشه. فرزانه، سید بابک و علی علی محمد. (۱۳۹۱). *اسطوره در شعر آدونیس و شاملو*. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. شماره ۲۹. ص
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. چاپ پنجم. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کرین، هانری. (۱۳۹۴). *زمان ادواری در مزدیسنا و عرفان اسماعیلیه*. تألیف و ترجمه انشاءالله رحمتی. چاپ نخست. تهران: سوفیا.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۰). *ازگونه‌ای دیگر*. جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۶). *پرنیان پندار*. چاپ اول. تهران: انتشاران روزنه.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). *رؤیا، حماسه، اسطوره*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۸). *مازهای راز*. تهران: مرکز.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *اسطوره زال*. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.
- معصومی، رسول و اوجاق علی‌زاده. (۱۳۹۶). *خوانش حماسه نو در عاشقانه‌های مهدی اخوان ثالث*. مجله پژوهش‌نامه ادب حماسی. سال سیزدهم. شماره ۲۴. صص ۱۶۹ - ۱۸۶.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۵). *اسطوره در شعر امروز ایران*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال دوازدهم. شماره چهارم. صص ۸۰۹ - ۷۸۱.